



به مناسبت هشتم مارچ، روز جهانی زن



ستم جنسیتی با ستم طبقاتی

و

ستم امپریالیستی گره خورده است

ما امسال در حالی به پیشواز هشتم مارچ می‌رویم که طالبان به همکاری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا دوباره بقدرت رسیده اند. طالبان بعد از بقدرت رسیدن محدودیت‌های بیش از حد بر فعالیت‌های اجتماعی زنان وضع نمودند. حق تحصیل، حق کار و حق فعالیت‌های اجتماعی را از زنان سلب نموده اند. طالبان نه تنها به زنان به عنوان جنس درجه دوم می‌نگرند، بلکه آنان را به بردگان جنسی مبدل نموده و فشارهای روحی، روانی و جسمی بر زنان تحت پوشش شریعت اعمال نموده و تلاش دارند تا زنان و دختران را از عرصه اجتماعی حذف نمایند.

هشتم مارچ امسال مصادف است به بازگشایی پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) و مکاتب به روی ذکور و حذف زنان و دختران از تحصیلات. این وضعیت نا بهنجار روح و روان زنان را می‌آزارد و توده‌های وسیع کشور را تحت فشار قرار داده است. اکثریت مردم به خاطر تحصیل دختران شان مجبور به ترک افغانستان گردیده اند. اگر مکاتب و دانشگاه‌ها به روی دختران گشوده نشود، تعداد بیشتری از مردم، کشور را ترک خواهند کرد. مردم باید بدانند که ترک کشور راه چاره نیست. راه چاره اساسی این مصیبت آنست که نیروهای انقلابی و توده‌های ستم‌دیده افغانستان در مبارزه و هم‌آهنگی مشترک با زنان علیه طالبان متحد شده و طالبان را آن قدر تحت فشار قرار دهند تا به بازگشایی دانشگاه‌ها و مکاتب به روی دختران تن داده و این مبارزه تا سرنگونی کامل رژیم ادامه یابد.

زنان مبارز!

خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد که عمده‌ترین عامل شکل‌دهی رفتارها و روش‌ها نسبت به زنان می‌باشد. هرگاه به تاریخ افغانستان نظر انداخته شود ستم بر زن از جمله ساختارهای اجتماعی افغانستان بوده و می‌باشد. زیرا از ادوار گذشته تا کنون دیدگاه غالب در مورد زنان در افغانستان دیدگاه فیودالی است، که محرومیت اجباری زنان از آزادی‌های اجتماعی و اشکال مختلف ضرررسانی فیزیکی-جنسی و روانی از خصوصیات عمده آن می‌باشد. زنان باالاجبار این بار ستم را متحمل گردیده اند. مردسالاری یک قانون مسلط در افغانستان بوده و در این جو مسلط با جرات می‌توان گفت که همه مردان به شکلی از اشکال حامل شئونیزم مردسالاری اند.

زنان ستم‌دیده و به خصوص زنان ستم‌دیده افغانستان باید بدانند که ستم بر زن بُعد جهانی دارد، و حتی در دموکرات‌ترین کشورها زنان در دایره ستم به‌سر می‌برند. امروز امپریالیست‌ها از زنان به عنوان کالای تجارتي استفاده می‌نمایند و ادعای آن‌ها مبنی بر برابری میان زنان و مردان یک ادعای دروغین و بی‌پایه است. در کشورهای تحت سلطه که مناسبات نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی و یا کشورهای نیمه فیودالی - مستعمراتی - مانند افغانستان - تسلط دارد، زنان به شکل وحشیانه‌تری تحت ستم قرار دارند. در چنین کشورهایی زنان آشکاراً به عنوان بردگان مرد محسوب می‌گردند و زنان مانند هر شی دیگر ملکیت مردان به شمار می‌روند.

وضعیت زنان در افغانستان آن‌چنان است که حتی امپریالیست‌های اشغال‌گر "مدافع حقوق زنان" در این کشور گردیده اند که "دفاع از حقوق زنان" توسط امپریالیست‌ها جز عوام فریبی چیزی دیگری نمی‌تواند باشد. زیرا ما به خوبی آگاهیم که ایالات متحده امریکا در ظرف هفت دهه اخیر برای ایجاد امپراطوری خویش با تکیه بر اسلام سیاسی کوشیده تا بنیادگرایی اسلامی را توأم با تروریسم رشد دهد.

زنان ستم‌دیده افغانستان به خوبی می‌دانند که امپریالیزم امریکا و متحدینش در سال 1995 میلادی (1374 خورشیدی) حسب منافع شان طالبان را از حجره‌های مدارس دینی پاکستان بیرون کشیدند و قدرت سیاسی را به آن‌ها تحویل دادند، و در ظرف شش سال حاکمیت طالبان از تمامی برنامه‌های شان به شمول اعمال ستم وحشیانه بر زنان حمایت به عمل آوردند.

امپریالیزم امریکا از سپردن قدرت به طالبان هیچ هدفی جز رشد و حمایت بنیادگرایی در افغانستان را دنبال نمی‌کند. زیرا سیاست خارجی امپریالیزم امریکا به هیچ عنوان به دنبال مهار کردن موج بنیادگرایی نیست، بل که کاملاً بر عکس می‌باشد. یا به عبارت دیگر سیاست خارجی امریکا برای حفظ تروریسم بین‌المللی تلاش می‌ورزد، نه مبارزه علیه آن. زیرا هدف امریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی متشنج نمودن اوضاع کشورهای است که گوش به فرمان امریکا نیستند.

رشد بنیادگرایی در جهان به تأمین منافع امریکا خوانایی دارد. تاریخ جهان در ظرف چند دهه ثابت ساخته که رشد بنیادگرایی باعث براندازی دولت‌های غیر مذهبی گردیده و دولت مذهبی را جایگزین آن نموده است.

امپریالیسم امریکا دقیقاً می‌داند که بنیادگرایی اسلامی در کشورهایمانند افغانستان در کوتاه مدت اختلافات قومی، اجتماعی، میلیتی را پدید می‌آورد و توانایی مردم و نیروهای انقلابی را در سازمان دادن علیه نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی را متزلزل می‌نماید. امروز تمامی کشورهای اسلامی مثال برجسته آن است. بنیادگرایی امپریالیسم امریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی اسلامی به عنوان وسیله خلع سلاح جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و جنبش‌های کمونیستی استفاده می‌نماید. روی همین دلیل است که امپریالیسم امریکا طالبان را برای بار دوم در افغانستان حاکم ساخت.

زنان آزادی‌خواه کشور باید این نکته را درک کنند که امپریالیست‌ها هرگز بدنبال حقوق انسان‌ها، منجمله زنان نبوده و نیستند، بلکه در پی منافع اقتصادی و سیاسی خودشان هستند. ولی این‌که حتی آنان امروز ناگزیر شده‌اند که از "حقوق زنان" و "حقوق بشر" در افغانستان صحبت نمایند به این خاطر است تا طالبان را زیر فشار قرار داده و تمامی مواد مندرج در "توافق‌نامه دوحه" را بالای شان عملی سازند. هرگاه طالبان حاضر و آماده شوند که بطور مطلق سر به خط‌گذارند و "توافق‌نامه امنیتی و استراتژیک" ایالات متحده امریکا با رژیم پوشالی کرزی و غنی را بپذیرند و آنرا به مدت ده سال دیگر تمدید نمایند، در آن صورت طبق "توافق‌نامه دوحه" امپریالیسم امریکا با سیاست داخلی طالبان کاری نخواهد داشت و با سیاست‌های وحشیانه و ظالمانه طالبان درمورد زنان هم‌نوايي نشان خواهد داد.

همان‌طوری که زنان از سال 1374 الی 1380 خورشیدی (1995 الی 2001 میلادی) در تنگ‌نای ستم قرار گرفتند، امروز نیز با به قدرت رساندن دوباره طالبان، زنان در تنگ‌نای ستم شدیدتر قرار دارند. اولین هدف طالبان بعد از قدرت‌گیری دوباره سرکوب زنان بود. به همین علت است که بیست و چند فرمان زن ستیزان یکی بعد از دیگری نافذ و عملی گردیده است.

امروز در افغانستان ایدئولوژی و فرهنگ غالب فیودالی به عنوان ایدئولوژی و فرهنگ ضد زن به رسمیت شناخته شده است و طالبان از آن حمایت به عمل می‌آورند. ایدئولوژی حاکم بر جامعه افغانستان حکم می‌نماید که زنان باید تابع مردان باشند و بدون چون و چرا از مردان اطاعت کنند. هر شخص می‌داند که تابعیت زن از مرد قانون به رسمیت شناخته مذهبی است.

وقتی طالبان می‌گویند ما مطابق قانون شرعیت به زنان حق می‌دهیم، دروغ نمی‌گویند، راست می‌گویند. حق قایل شدن برای زنان در چوکات قانون شرعیت همین است که طالبان عملی می‌کنند. امروز در افغانستان زنان قربانی سنت‌های فرهنگی فیودالی و همین قانون شرعی اند. سنت فیودالی با الهام از ایدئولوژی مذهبی زنان را در انقیاد بیشتر نگه می‌دارد. در فرهنگ فیودالی مسلط افغانستان زنان مانند هر جنس دیگر در معرض خرید و فروش علنی قرار می‌گیرند. خریدن زن از طرف مرد، وی را قانوناً به ملکیت مرد در می‌آورد و آزادی‌اش را سلب می‌نماید.

همان‌طوری که گفتیم اعمال ستم بر زن یکی از اجزای اصلی ساختار جامعه است و در پیوند با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد و وسعت عمومی به‌خود می‌گیرد. اشکال سه‌گانه ستم (طبقاتی، ملی و جنسیتی) با هم توأم بوده و از یکدیگر جدا نیستند. بنیادگرایی مبارزه برای رهایی زنان از مبارزه طبقاتی و ملی جدایی ناپذیر بوده و بدون پیش‌برد مبارزه علیه تمامی این اشکال ستم موفقیت نهایی در امر مبارزه انقلابی ناممکن می‌باشد.

امروز در افغانستان بیش‌تر از 50 فیصد نفوس آن عملاً در چهاردیواری خانه زندانی اند و هیچ‌گونه نقشی در تغییرات زیربنایی و روبنایی ندارند. بنیادگرایی از پیش‌رفت و تغییر در افغانستان یک توهمی بیش نیست. بدون شرکت زنان در تمام عرصه‌های اجتماعی جامعه تغییر و دگرگونی ناممکن می‌باشد، زمانی ما می‌توانیم از یک اجتماع سالم و انسانی سخن بگوییم که زنان و مردان بدون هیچ امتیاز و تبعیضی کنار هم قرار گرفته و در تغییرات آن جامعه سهم باشند. به هیچ‌وجه نباید از سیستم نظام طالبانی که نصف نفوس جامعه را در چهار دیواری خانه مقید نموده انتظار پیش‌رفت و ترقی جامعه را داشته باشیم. این سیستم به هیچ دردی جز نابود شدن نمی‌خورد.

در شرایط و اوضاع کنونی که بر حدت و شدت ستم بر زنان از طرف ارتجاع طالبانی بطور روز افزون افزایش به عمل آمده است تکیه روی مسئله زنان یک امر بسیار جدی در پیش‌برد مبارزه انقلابی را تشکیل می‌دهد. انقلابیون با تکیه روی مسئله زنان می‌توانند گام‌های جدی در مسیر مبارزه بخاطر سرنگونی نظام طالبانی به پیش بردارند.

زنان مبارز و انقلابی افغانستان!

طوری‌که قبلاً بیان گردید، امپریالیست‌ها حسب منافع شان برای بار اول طالبان را به قدرت رساندند، با فروپاشی سوسیال امپریالیسم "شوروی" امپریالیسم امریکا با اعلان حکومت صد ساله‌اش و گسترش ناتو همچون گرگ وحشی به جان کشورهای تحت سلطه و کشورهای تازه استقلال یافته از سلطه سوسیال امپریالیسم حمله‌ور گردید. حسب این پالیسی مناسب دانست تا دست پروردگان خود (طالبان) را از قدرت به زیر کشد و مستقیماً با حضور نظامی اش رژیم دست‌نشانده‌اش را بر مسند قدرت برساند.

بنیادگرایی به‌طور ناگهان رسانه‌های بورژوازی کشورهای غربی شروع به افسانه‌سرایي کردند، و طالبان را متحجر، زن‌ستیز و تروریست خواندند، در حالی که امپریالیسم امریکا و متحدینش طالبان قرون وسطایی را از طریق C I A و I S I در پاکستان آفریدند، پرورش دادند و در سال 1995 میلادی در افغانستان به قدرت رساندند و در ظرف شش سال حاکمیت طالبان هیچ یک از کشورهای امپریالیستی و رسانه‌های این کشورها حتی یک کلمه‌ای در مورد زن‌ستیزی و تروریسم طالبانی سخنی بر زبان نیاوردند. این‌ها کسانی بودند که وقتی طالبان زنان را از مشاغل محروم و در خانه زندانی کردند یا بخاطر زیر پاگذاشتن قوانین "منکرات و تقوا" به شلاق بستند، حتی زرمه متعرضانه‌ای نکردند. این‌ها کسانی هستند که میلیون‌ها دالر خونین را مستقیماً ویا از طریق بن‌لادن و دیگر خادمین سعودی شان صرف تقویت طالبان و دیگر جنگ‌سالاران ارتجاعی و نیروهای "مجاهدین" ضد زن، در افغانستان کردند.

امپریالیسم امریکا و متحدینش به بهانه "آزاد نمودن زنان از چنگال طالبان قرون وسطایی" و "مبارزه علیه تروریسم" به افغانستان هجوم آوردند و این کشور را اشغال نموده و رژیم پوشالی را بر چوکی دست‌نشاندهی نشاندهند.

حضور نظامی اشغال‌گران امریکا و متحدینش در افغانستان یکبار دیگر بطور عریان نشان داد که حلقه‌های زنجیر ستمگران در دست‌وپای زنان، حلقه‌هایی از زنجیر اسارت ستم‌دیدگان سراسر جهان در نظام امپریالیستی است.

آیا انقیاد و تحت ستم بودن زنان افغانستان را می‌توان جدا از بافت سیستم حاکمه نیمه فئودالی بررسی نمود؟ جواب کاملاً منفی است. انقیاد زنان عمیقاً در بافت سیستم مستعمره - نیمه فئودالی عقب‌مانده جامعه افغانستان تنیده شده است. نباید فراموش نمود که بمب‌های امریکایی و کماندوهای بریتانیایی هزاران زن افغانستانی را که فرار بود "از چنگال طالبان قرون وسطایی نجات" دهند کشتند، و هزاران انسان بی‌گناه را به گلوله بستند و به جسدهای شان بی‌احترامی نمودند. در ظرف بیست سال اشغال کشور هزاران زن و دختر جوان مورد تجاوز زورگویان و جنگ سالاران قرار گرفتند و هزاران زن توسط شوهر و یا برادر به قتل رسیده و یا مثله شدند. در ظرف بیست سال اشغال کشور، اشغال‌گران امریکایی و متحدینش ثابت نمودند که به هیچ‌وجه قصد ضربه زدن به مناسبات نیمه فئودالی را نداشتند، بلکه هدف شان خفه نمودن صدای آزادی خواهی و تحکیم سلطه مردسالاری در جامعه بود. به همین علت بود که طبق "توافق" دوحه برای بار دوم قدرت سیاسی را به طالبان واگذار نمودند.

همه ستم‌دیدگان و به خصوص زنان مبارز باید بدانند که چه وجه مشترکی میان متعصبین فاشیست مسیحی و بنیادگرایان فئودال اسلامی وجود دارد. این دو نیرو چه در حکومت باشند چه نباشند، زنان را به مثابه اشیای جنسی قلمداد می‌کنند و از مذهب بعنوان وسیله‌ای برای تحمیل حقارت‌آمیزترین اشکال انقیاد اجتماعی و عبودیت مردسالاری بر زنان استفاده می‌نمایند.

کسانی که صادقانه خواهان حمایت از مبارزات زنان افغانستان اند و می‌خواهند که حجاب اجباری و دیگر زنجیرهای انقیاد و سنن ارتجاعی را بطور همیشگی دفن نمایند باید این نکته را به درستی درک کنند اولین خدمتی که به این کار می‌توانند بکنند افشای فعالانه عواقب بی‌بیمب‌های امپریالیست‌ها و مقابله با تجاوزات عریان امپریالیست‌ها در سراسر جهان است. زنان مبارز و انقلابی نباید اجازه دهند جانیانی مانند بایدن و امثال شان از خشم بر حق آنان و مبارزات شان سوءاستفاده کنند و دست‌های خون‌آلودشان را پشت پرده دفاع "حقوق زنان افغانستان" پنهان کنند.

تنها خود زنان در هم‌آهنگی نیروهای دموکراتیک نوین افغانستان تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ شان می‌توانند این بافت نیمه فئودالی غیر قابل تحمل را نابود کنند و مناسبات اجتماعی را دگرگون سازند. تنها آنان می‌توانند کاملاً نظام نیمه فئودالی را ریشه کن کنند و ستم امپریالیستی که حامی منافع فئودالیسم در افغانستان می‌باشد محو نمایند.

انتظارداشتن از امپریالیست‌ها هیچ دردی را دوا نمی‌کند. زنان مبارز و انقلابی نباید از امپریالیست‌ها چنین انتظاری داشته باشند. زنان مبارز و انقلابی می‌دانند که فقط با اتکا، به نیروی خودمان می‌توانیم ستم را بطور کل از ریشه براندازیم. و تنها با نابودی نظام موجود می‌توان پایه‌های اجتماع سالم را پی‌ریزی نمود و جامعه آزاد و مستقل و عاری از هرگونه ستم را بوجود آورد.

شعاره مانوئیست باید چنین باشد: **«زنجیرها را بشکنید، خشم زنان را هم‌چون نیروی مهیب برای انقلاب رها کنید!»** این شعار به آن معنا است، همه زنجیرهایی که مانع راه مبارزه زنان برای رها کردن جامعه است باید درهم شکسته شود. و بدان معناست که همه زنجیرهای آشکار و پنهان امپریالیست‌ها و نیروهای ارتجاعی (مذهبی و غیر مذهبی) که سلطه مرد بر زن را چه در کشورهای امپریالیستی و چه در کشورهای عقب‌مانده مستحکم می‌نماید باید درهم شکسته شود و نابود گردد.

واضح است که بدون سرنگونی نظام ارتجاعی موجود (مذهبی و غیر مذهبی) نمی‌توان از قرار گرفتن زنان در مسیر رهایی کامل سخنی به‌میان آورد زیرا ستم بر زن بخشی از نظام مسلط ارتجاعی موجود است و در پیوند با سایر اشکال ستم (ستم طبقاتی، ستم ملی و ستم جنسیتی) قرار دارد. زیرا ستم جنسیتی با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی گره خورده است. فقط آن نیرویی می‌تواند روی مسئله زنان بعنوان یک قضیه جدی نگاه کند که در صدد تحول بنیادی و ریشه‌ای در جامعه باشد.

نیروهایی که علیه تمامی اشکال ستم یعنی ستم طبقاتی، ملی و جنسیتی مبارزه نکنند و در صدد تغییر اساسی مناسبات اجتماعی نباشند در نهایت حافظ نظام موجود می‌باشند. در نهایت امر صرفاً می‌توانند تا حدود معینی از تغییر اشکال ستم بر زنان و در بهترین حالت از تخفیف کم و بیش آن سخنی به‌میان بیاورند. ولی هرگز نمی‌تواند مبارزه بخاطر رهایی کامل زنان را احیاء نمایند. به همین جهت تغییر دولت‌ها بدون ایجاد تحول و تغییر اساسی در جامعه ممکن است وضعیت زنان را کمی بهتر نماید ولی هرگز نمی‌تواند بار ستم مردسالاری را بصورت کامل از دوش آن‌ها بردارد.

مبارزه برای رهایی کامل زنان، زمانی ممکن و میسر می‌گردد که نیروهای مانوئیست برای بالا بردن سطح آگاهی زنان کوشا باشند. زیرا بالا بردن سطح آگاهی و ارتقای مبارزاتی زنان گام مهمی در جدی گرفتن و مهم شمردن مبارزه حق طلبانه آنان محسوب می‌گردد. از طریق آگاهی انقلابی است که می‌توان زنان مبارز و انقلابی را از خرده‌کاری‌های زندگی روزمره رها نمود و در میدان مبارزات انقلابی و مشخصاً مبارزه بخاطر رهایی زنان فعال کرد. این مبارزه باید در پیوند تنگاتنگ مبارزه طبقاتی و مبارزه علیه ستم امپریالیستی به‌پیش برده شود. زیرا خشم زنان نیروی قدرتمندی در راه انقلاب است که اگر کاملاً رها گردد نیروی مهیبی در سرنگونی نظام ارتجاعی مسلط کنونی خواهد بود. فقط با بسیج زنان و ارتقای سطح آمادگی مبارزاتی آنان بعنوان یک کتله عظیم، می‌توان یک نیروی قدرتمند و قهار انقلابی را بحرکت درآورد.

امروز بزرگ‌ترین خلاء مبارزاتی جنبش انقلابی کشور، عدم به حرکت درآوردن این نیروی قدرتمند و قهار است. جنبش انقلابی کشور باید در صدد پرمودن این خلاء بعنوان یک مسئله جدی بر آید. به همین ترتیب زنان مبارز و انقلابی نباید از قدرتهای امپریالیستی و مزدوران شان توقع داشته باشند تا زمینه را برای آزادی شان مهیا سازند. چنین توقعاتی به هیچ‌وجه از شدت ستم نمی‌کاهد بلکه آن را افزایش می‌دهد. زنان علاوه بر آن‌که از امپریالیست‌ها نباید چنین توقعی بنمایند، بلکه باید ایشان را به مصادف به‌طلبند و در یک مبارزه جدی، پی‌گیر و رویاروی با آن‌ها قرار گیرند. زیرا

دشمن را فقط می‌توان از طریق به مصاف طلبیدن نیروی قهار انقلابی از پای درآورد و نابود کرد. شرایط و اوضاع کنونی برای سرنگونی شوونیسم مردسالار از ما می‌طلبد که هرچه جدی‌تر و پیگیرتر خود را به این مبارزه و جنگ آماده سازیم. فقط به این صورت می‌توان دیوارهای پوسیده کاخ ستم را از بیخ وین ویران کرد.

زنان باید بدانند که جز با تکیه بر نیروی قهر انقلابی امکان رهایی کامل میسر نیست. گره تضاد ستم جنسی، ستم ملی و ستم طبقاتی را فقط می‌توان با ضربه گلوله گشود، بدین ملحوظ است که می‌گوئیم: **شورش بر حق است!**

زنان انقلابی و مبارز!

«در این روز، باید یکبار دیگر خشم خود را به نیروی مبارزاتی تبدیل کنیم و روزمان را با استواری و استحکام علیه ستم بر زن و هرگونه ستم دیگر پیش ببریم ...»

«زنان بصورت بالقوه دارای شور و شوق انقلابی عظیمی می‌باشند که اگر در جهت انقلاب رها شود تاثیرات بالفعل بزرگی بر پیشرفت پروسه انقلاب، خواهد داشت.»

روز هشت مارچ روز جهانی زن گرامی باد!

نابود باد نظام پوسیده مرد سالار!

حجاب‌های ستم را پاره کنیم!

خشم زنان را به عنوان نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رها سازیم!

8 مارچ 2023 م

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

www.cmpa.io

sholajawid2@hotmail.com